
کریس آنانی

نغمہی شبانہ

رحمہی امیر یدالہ پور



فهرست

- ۱۱ دربارهی بویسده
- ۱۳ سکوب دستات را حلو می آوری و مشتات را بار می کی
- ۱۹ شب کف دست را روی چشم هایت می گذاری
- ۲۵ مرگ دو انگشت را روی گلویت می کشی
- ۳۱ خاطره طرحی که روی بارویت حراشیده ای
- ۳۷ خیال انگشت اشاره را می گذاری بین چشم هایت
- ۳۹ سپیده دم دو دست را حدا ار هم مقابل چهره ات می گیری
- ۴۱ کله قد سر انگشت ها را به هم می چسبانی و کف دست ها را حدا می کی
- ۴۷ خطر همان سکوت، اما عمق تر
- ۵۵ عشق پشت دست را روی گوبه ات می کشی
- ۵۷ شنیدن دست را مانند صدف دور گوش ات می گیری
- ۶۳ ماهی دست را درون هوا می لعرانی
- ۶۷ روح هیچ شانه ای ندارد
- ۷۳ شمع ها انگشت هایت را نکان می دهی و نفس ات را آرام ار روی شان می می
- ۷۷ حقیقت انگشت اشاره را بر ریان می گذاری، به سمت آسمان
- ۸۱ بحشش دست ات را مقابل قلب ات می گشانی
- ۸۵ رویا دست ها را مقابل بیبی ات می گیری، انگار دعا می خوانی

- ۸۷ شهر توی هوا، با دست‌هایت چند حانه می‌کشی
- ۹۹ شست‌ات را بالا می‌گیری و یک فدک خیالی را روشن می‌کی
- ۱۰۳ ناری بچه‌ها
- ۱۰۵ دست را مانند همت تیر می‌گیری
- ۱۱۳ رود دست را مانند مار تکان می‌دهی
- ۱۱۹ پناه با دست‌ها سرت را نگه می‌داری
- ۱۲۳ موسیقی می‌رقصی، هرطور که نتوانی
- ۱۲۹ حضور و عیاب انگشت‌هایت را می‌شماری
- ۱۳۳ بوی گند با انگشت‌ها بی‌بی‌ات را می‌گیری
- ۱۳۷ ناپاکی چهره در هم می‌کشی و دست‌ها را تکان می‌دهی
- ۱۴۱ بردلی آب دهان پرتاب می‌کی
- ۱۴۳ پرسش دست را در کنار گوش‌ات نار می‌کی
- ۱۴۵ پندار مانند رویاست
- ۱۴۷ قطار ساعدها را مانند پیستون نار و سسته می‌کی
- ۱۵۱ روشایی دست‌ها را می‌لرزانی، نالحد
- ۱۵۵ مادر دست‌ها را صریدر می‌کی، انگار نوردادی را تکان می‌دهی
- ۱۵۹ آرامش کف دست را روی چانه‌ات می‌گذاری
- ۱۶۳ ترس کف دست را نار می‌کی و روی قلب‌ات می‌ربی
- ۱۶۵ اراده قاطعانه با انگشت اشاره می‌کی
- ۱۶۷ حانه دست را مشت می‌کی و می‌گذاری روی قلب‌ات

ادبی خوانده بود از کالج برک‌بک دانشگاه لندن نیز با مدرک کارشناسی ارشد حسیت و فرهنگ فارغ‌التحصیل شد. پس از آن به ایالات متحد نقل مکان کرد و تاکنون در همین کشور به زندگی و فعالیت خود ادامه داده است. آنانی در آمریکا هم تحصیلات خود را ادامه داده و دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان انگلیسی و دکترای ادبیات و نگارش حلاقانه از دانشگاه کارولینای جنوبی است. او در دانشگاه بورث‌وسترن شهر شیکاگو به تدریس مشغول است.

سکوت دست‌ات را حلو می‌آوری و مشت‌ات را نار می‌کبی

آنانی تاکنون شش رمان کوتاه و بلند و چند مجموعه‌ی شعر نوشته، که هر یک نارتانی اسانی و یگانه از وضعیت اجتماعی و سیاسی آفریقا و آفریقایبان است. آثار او به فرانسه، اسپانیایی، آلمانی، سوئدی، رومانیایی، و برخی دیگر از زبان‌های اروپایی ترجمه شده‌اند. سرزمین بحشش^۱ (۲۰۰۴)، ساکری شعله‌ها^۲ (۲۰۰۷)، تاریخ سرتی لاس‌وگاس^۳ (۲۰۱۴) دیگر رمان‌های او هستند که به‌ویژه سرزمین بحشش حوایر ادبی پرشماری را برای آنانی به ارمغان آورد. دو رمان کوتاه او با نام‌های ابیگیل شدن^۴ (۲۰۰۶) و نغمه‌ی شناسه (۲۰۰۷) نیز با تحسین منتقدان روبرو شدند. کریس آنانی تاکنون موفق به دریافت جایزه‌ی آزادی قلم انجمن پسن آمریکا (۲۰۰۱)، جایزه‌ی پریس کلاوس هلند برای ادبیات فرهنگ (۲۰۰۱)، جایزه‌ی سیاد همیگویی (۲۰۰۵)، جایزه‌ی آزاد کتاب پسن (۲۰۰۸)، جایزه‌ی ادگار (۲۰۱۴) و بسیاری حوایر و تقدیرنامه‌های ادبی دیگر شده است.

آن چه می‌شوی صدای من بیست
سه سالی می‌شود که هیچ نگفته‌ام درست از رمانی که اردوگاه
آمورشی را ترک کردم سه سال از جنگی بی‌معنا را پشت سر
گذاشته‌ایم، و هرچند دلایل‌اش روشن است و تارمانی که فرمان
آتش بس دهد — و شاید کمی پس از آن — خواهیم جنگید، اما
هیچ‌یک نمی‌توانیم نهرتی را که ما را به این‌جا کشانده به یاد آوریم
راست‌اش، ما می‌جنگیم تا از جنگ جان سالم به در بریم. حای
عجیبی است که در پانزده‌سالگی گرفتارش شوی، آن هم وقتی دل‌ات
از امید تهی شده و اسانیت از کف‌ات رفته است. اما نه هر حال من
در این‌جا گرفتار شده‌ام. دوازده سال داشتم که به جنگ پیوستم. در آن
زمان، همه‌مان می‌خواستیم این‌جا باشیم. در دل جنگ دشمنان را
حوب می‌شاحتیم، عزیزان ما را از ما گرفته بودند و تشه‌ی انتقام
بودیم.

اگر شبیه این‌جوما ناشی، حواهی گفت که من بزرگ‌تر از سن
واقعی‌ام به نظر می‌رسم. دخترک همیشه این را می‌گفت، می‌گفت،
چون ما این‌که اسم‌اش در زبان اینگو به معنای «زندگی خوب» بود

1 GraceLand

2 The Virgin of Flames

3 The Secret History of Las Vegas

4 Becoming Abigail

حوان مرگ شد، سالِ پیش در چهارده‌سالگی تن پر طاقت‌اش در انحصاری تکه‌پاره شد از آن‌جا که او بیر نمی‌توانست چیری نگوید، شاید گمراه‌کننده باشد که نگویم می‌گفت در حقیقت، ما روش ناپخته‌ای برای گفت‌وگو ساخته‌ایم، یک حور رمان اشاره که حساسی از نَرش شده‌ایم مثلاً سکوت دست‌ات را حلو می‌آوری و مشت‌ات را بار می‌کسی، رو به پایین واژه‌ی خاموشی، که آن را هم دوست داریم، همان شانه‌ها را دارد اما انگشتان را به لرزه درمی‌آوری، حرکت بازیگوشانه‌ای به نظر می‌رسد اما در واقع بر سکوت عمیق‌تری دلالت دارد، می‌گوید که حظری پیش آمده است، و درست ماسد همه‌ی رمان‌ها، همه‌چیز بسته به رمیه است طرر حرف‌زدن ما به رمان اشاره‌ای که دخترعموی ناشوایم پیش از حنگ در مدرسه‌ی استثنایی یاد گرفت ربطی ندارد اما کارمان را حوب راه می‌اندازد آن‌قدر کارمان سخت است که نمی‌توانیم وراچی کنیم.

من عضو حوحه‌ی مین‌یانی‌ام و طبعه‌مان این است که حاده‌ها و مسیرهای دسترسی را از مین پاک کنیم ساده به نظر می‌رسد اما کار سختی است چون این مسیرهای دسترسی در عمل ممکن است هر شکلی داشته باشد، از مسیری درون بوته‌رار گرفته تا ناریکه‌ای درون مراغ بریح تحهیرات ساده‌ای هم داریم اسلحه برای مقابله با سربازان دشمن، کاردهایی بزرگ تا تبعه‌ی پهن برای بریدن بوته‌ها و درآوردن مین، و صلیب و تعوید و دیگر متعلقات دیسی برای حصط حان‌مان

ما را به خاطر چانک و فرر بودن یا به خاطر هوش‌مان انتحاب نکردند، اگرچه اکثرمان حیلی ماهوش‌ایم ما را به این دلیل ساده انتحاب کردند که کوچک بودیم، نحیف بودیم، و به نظر می‌رسید که در قحطی و بی‌عدایی میدان حنگ رشد چمدانی بحواهم داشت

انتحاب‌مان کرده بودند چون سک بودیم و حتا اگر روی مین‌ها پا می‌گذاشتیم منحشرشان نمی‌کردیم دلیل اولشان درست بود، من الآن پابنده‌ساله‌ام اما هیکل‌ام شبیه بچه‌های دوازده‌ساله است اما دلیل دومشان کاملاً غلط بود. حتا یک پرده‌ی کوچک هم مین را منحشر می‌کند اما لابند آن‌ها این را می‌داستند نه همین دلیل سکوت‌کدایی را مقرر کردند تا انگشت‌هایم حای رحم روی گلویم را لمس می‌کنم، برشی که رورهای سحن گفت‌ام را پایان داد

درباره‌ی سکوت حرف‌های سیاری می‌توان گفت، نه‌ویژه وقتی در حوانی گرفتارش شده باشی درون سر بودن خودش کلام بی‌مسمایی است — بی‌مسمایی یکی از آن واژه‌هایی است که سکوت برایت به ارمغان می‌آورد — اما در درون سر بودن چیری هست که چشم‌اندازت به جهان را می‌گستراند درون سر مکان‌گریبی برای زندگی است، تو را از س حودت بالاتر می‌برد و تا مرگ آشسایت می‌کند اما این دست‌کار حنگ است من نابعه بیستم، البته دوست دارم که باشم، اما صرفاً در تک‌گویی درونی تحر یافته‌ام، کاری که در حقیقت معیار س‌وسال ما و معیار گذر رمان است چرا چس حرفی می‌رسم؟ چون وقتی می‌گوییم گذر رمان، منظورمان آگاهی از گذر رمان است، و رمانی که از پیروی سحن می‌گوییم، منظورمان ناتحربگی است این‌ها را می‌دانم ریرا کارم مرا وامی‌دارد که بر هر لحظه‌ی زندگی‌ام تمرکز کنم، انگار که آخرین فرصت من باشد البته اگر اکون این حرف‌ها را می‌شوی، نه این دلیل است که نه درون سر من راه یافته‌ای در این صورت می‌دانی که گفتار درونی من به رمانی که اکون می‌خوانی نیست، ریرا حنگ حصلتی ندوی دارد که ناعث می‌شود برای فهمیدن‌اش هیچ رمانی به حر رمان ابتدایی سرشته در حون کفایت نکند، پس در اصل، اندیشه‌های مرا به رمان ایگنو